أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم‌

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 سوالاتی كه مخدرات به انحاء مختلف مطرح می‌كنند همه بیانگر دستیابی به روش احسن و اتقن برای استكمال مراتب مختلفه وجودی انسان است و الحمدلله همه سوالات، سوالات بسیار خوب و حاكی از ادراك و بینش است.

 یكی از مطالبی كه خیلی مورد سوال قرار می‌گیرد این است كه سوال می‌كنند چه عملی انجام بدهیم كه مقرِّب‌تر باشد؟ نزدیكتر باشد؟ انسان را سریعتر به مقصد برساند و انسان را از این افكار و ظروف به عالم تخیلات و تصورات بهتر و بیشتر بیرون بیاورد؟

 در این زمینه مسائل مختلفی مطرح شده است و مطالبی گفته شده است. امام سجاد علیه السلام در روایتی وقتی از آن حضرت سوال می‌شود، سئل عن افضل الاعمال؟ از بهترین كارها كه بنده باید در قبال خداوند انجام بدهد كدام كار بهتر و نتیجه او سریعتر است؟ حضرت می‌فرمایند: ان یقنع بالقوت و یلزم السكوت و یصبر علی الاذیه و یندم علی الخطیئه‌[[1]](#footnote-1) این كه به آن چه كه روزی او است قانع باشد و به دنبال زیاده طلبی نباشد. حسّ زیاده طلبی و پیگیری این مسئله زیاده طلبی موجب می‌شود كه انسان از اتكاء بر عنایت الهی محروم باشد و این به این معنا نیست كه انسان كارهای روزمره خود را رها كند و مسائل را به امید پروردگار بسپارد بلكه معنای دیگری است یعنی آن جنبه توجه به تقدیر و مشیت الهی در انسان كم‌رنگ بشود و این مسائل آن طور كه به نظرم می‌رسد در شرح عنوان بصری تا حدودی عرض شد.

 و ان یلزم السكوت، این كه همیشه به دنبال این باشد كه كمتر صحبت كند كمتر حرف بزند. واقعا این مسئله اگر در میان ما به عنوان یكی از اركان سلوك مدّ نظر قرار بگیرد، ما كم صحبت كنیم خب می‌بینیم چقدر مسله تفاوت كرده. بعضی ها هستند انگار وقتی كه در مجالس می‌روند اگر صحبت نكنند یك نقطه خلأی وجود دارد. حتما باید یك حرفی بزند آقا اوضاع سیاسی چه خبر؟ آقا شما چه كردید؟ آقا آن جا چه خبر بود؟ این جا چه ...؟ خب انسان صحبت می‌كند و نتیجه‌ای هم ندارد. ولی اگر

 این مسئله سكوت به عنوان یك دستورالعمل قرار بگیرد بزرگان همیشه به شاگران خود توصیه می‌كردند حتی الامكان صحبت نكنند حالا غیبت كردن و حرفهای لغو زدن و حرفهای لهو گفتن و مطالب خدای نكرده تهمت و غیبت و نمامّی‌و از این و آن گفتن كه اصلًا جای خود دارد راجع به این مسئله اصلا صحبت نمی‌كنیم همین حرفهای عادی حتی بزرگان بعضی از شاگردان خود را توصیه می‌كردند یا این كه خود شاگردان برای انجام این دستورالعمل در سابق این كار را انجام می‌دادند، یك ریگی در دهان خودشان می‌گذاشتند تا این كه هر وقت در جایی می‌خواهند صحبت كنند و نفس بی اختیار وارد مطلب شود آن ریگی كه در دهانشان هست آنها را متذكر كند و آنها متوقف بشوند و این خیلی اثر دارد اثر عجیبی دارد.

 با صحبت كردن آن روح آرام انسان دچار اضطراب می‌شود. به قول مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌فرمودند: كسی كه صحبت كند از مایه می‌خورد یعنی آن مایه و سرمایه‌ای را كه خدا در او قرار داده یا به واسطه عبادت و مراقبه دارای حالاتی شده، صحبت كردن موجب می‌شود كه آن كیسه سوراخ شود و همین طور آن چه را كه به دست آورده انسان او را بریزد. این خیلی مهم است و متأسفانه این مطلب را رعایت نمی‌كنیم.

 وقتیكه جایی می‌رویم برای خود من اتفاق افتاده وقتی كه جایی می‌رویم خود من ساكت هستم بعد سوال می‌كنند كه آقا مطلبی بفرمایید كه استفاده كنیم دارد اوقات همین طور می‌گذرد! خیال می‌كنند كه حتما باید یك نواری بگردد تا این كه بهره مند بشوند! نه! استفاده‌ای كه انسان می‌كندبا صحبت كردن نیست گاهی از اوقات یا بیشتر از اوقات، انسان از سكوت استفاده می‌كند.

 روایتی است از پیغمبر اكرم یا امام صادق (علیه السلام) یكی از آن دو بزرگوار، كه فرمودند: ملائكه دائما در حال سكوت هستند؛ یعنی صحبت نمی‌كنند، حرف نمی‌زنند، در حال آرامش هستند. كار انجام می‌دهند ولی این انجام كار توأم با آرامش است مانند یك فردی كه فرض كنید كه حركت می‌كند در خیابان، خیلی با آرامش قدم برمی‌دارد یك به یك قدمها را طی می‌كند تا این كه به مقصد می‌رسد یا این كه یك نفر از منزل می‌آید بیرون این طرف را نگاه می‌كند آن طرف را نگاه می‌كند، با عجله، یك قدم می‌رود برمی‌گردد، مضطرب، به این نحو حركت می‌كند. ملائكه این طور نیستند با حال آرامش و سكون و اطمینان خاطر حركت می‌كنند.

 دریا را دیدید؟ یك وقتی این دریا دائما در حال موج است دائما در حال اضطراب است. انسان نمی‌تواند در یك همچنین وضعیتی استقرار داشته باشد دائما در حال تلاطم است درحال حركت است.

 یك وقتی آب ساكن است آب راكد است ساكنِ ساكن، به نحوی كه انسان می‌تواند عكس خود را در این آب ببیند ملائكه این حال دوّم را دارند و در این حالت كه آن چه را كه از خارج بر این آب فرود می‌آید این آب می‌تواند در خود بگیرد و منعكس كند اما اگر آب موج داشته باشد فایده ندارد خورشید هم بتابد هیچ تلألؤی ندارد ماه هم تشعشع داشته باشدچون امواج است نمی‌تواند بگیرد، صورت انسان در این آب ظاهر نیست، نفس انسان هم همین است.

 ولی به عكس شیاطین دائما در حال اضطراب هستند در حال نقشه كشی هستند در حال زد و بند هستند. فردا سراغ چه كسی برویم؟ كی را اغفال كنیم؟ آن را راهش را ببندیم، آن را راهش را باز كنیم آن را به جان آن بیاندازیم آن را وسوسه كنیم غیبت كند. این مطالبی كه در بین ما رایج و دارج است! انشاءاللَه كه در بین ما نیست شوخی می‌كنم. یعنی در بین افراد، افرادعادی، از غیبت و تهمت و دو به هم زدن و تلفن زدن به این و آن و همدیگر را به هم انداختن و دخالت در كارهای دیگران كردن و سر از كارهای دیگران درآوردن و به كارهای غیر پرداختن. تمام اینها خدمت شما بگویم نقشه هایی است كه شب قبل شیاطین كشیدند كه فردا كه شد این جناب بزرگوار كه ازخواب بیدار شد می‌رویم سراغ او، تو برو این كار را كن، تو برو در فلان نقطه از خیال او این را به خیالش بیانداز، تو برو در نقطه از نفس و ضمیر او این كار را انجام بده، تو برو این خیال گناه را به سرش بیانداز، تو برو این دو به هم زدن را به او یاد بده، تو برو این كار را بكن، قشنگ، همه برنامه‌ها را دسته بندی می‌كنند، همه برنامه ریزی شده، همه پروگرام شده همه وظیفه‌خودش [ان‌] را به نحو احسن ... [انجام میدن.]

 صبح كه ما از خواب بلند می‌شویم باید چه بگوییم؟" الحمدلله الذی احیانی بعد ما اماتنی و الیه النشور"، حمد خدا را بكنیم. صبح كه از خواب بلند می‌شویم این یكی یادمان می‌رود! البته اگر محیط محیط نامساعدی باشد! بعد شروع می‌شود، اولین تلفن زده می‌شود، هان خبرداری چه خبر است؟! فلانی پشت سر تو چه حرفی زده؟ این نفس ... فوری باید بفهمی‌نقشه دیشب است، ما كه خواب بودیم این مخلوقات خدا بیكار نبودند آنها خواب نبودند آنها شروع كردند به نقشه كشی، نقشه كشی را از امروز می‌خواهند انجام بدهند. اولین تلفن كه زده شده خبر داری فلانی پشت سرت چه حرفی زده؟ نه نمی‌دانم بگو ببینم! گفته این، این جوری است آن جوری است. ا! صبر كن حالا حسابش را می‌رسم، حسابش را می‌رسم. نقشه دوم برنامه دوم می‌آید رو اما اگر ما ازهمان اول كه فلانی گفته پشت سرت ...! بله خیلی خوب كاری كرده، خداحافظ شما می‌خواهم بروم صبحانه بخورم. چی می‌شود؟ برنامه خنثی می‌شود. آن چه را كه صحبت شده و آن چه را كه نقشه كشیده شده، همه باطل می‌شود.

 ملائكه در حال سكون هستنددر حال آرامش هستد. دیدید وقتی یك حال خوشی برای انسان پیدا می‌شود نمی‌خواهد با كسی حرف بزند؟ می‌خواهد در خودش باشد ... بسیاری از مخدرات نامه‌هایی كه برای من می‌دهند در این نامه‌ها می‌نویسند با كسی نمی‌خواهیم صحبت كنیم میخواهیم در خودمان باشیم حتی صحبت كردن با نزدیكان برای ما موجب تألم است موجب ....! آیا این حال بداست یا خوب است؟ نه! اتفاقا خیلی حال خوبی است. سالك باید این طور باشد. سالك باید به یك نحوی باشد كه بتواند در خود جمع كند حالاتش را در خود جمع كند، به دیگران پرداختن انسان را از خود دور می‌كند. ضمیر انسان را برای انسان آشكار نمی‌كند؛ آن جهت پرداختن به خود و یافتن خود و زوایای خود را از انسان می‌گیرد درست مثل شخصی كه دائما در تئاتر مسخره بازی در می‌آورد و شكلك و اداهای مختلف افراد را درمی‌آورد در این فیلم به این نقش بازی می‌كند در فیلم دیگر به نقش دیگر بازی می‌كند در این جا به شكل سیاستمدار درمی آید در فیلم دیگر به شكل دزد و سارق درمی‌آید در یك فیلم دیگر به شكل قاتل درمی‌آید. این شخص تمام زندگی او را دیگران تشكیل می‌دهند و هیچ وقت نمی‌تواند به خود برسد اخلاق خودش، رفتار خودش، من كی هستم؟ من كه دائما در نقش این و آن هستم من كه دائما در نقش افراد مختلف از طبقات مختلف و روحیات مختلف هستم پس خود من كی هستم؟

 سالك باید این مسئله را مورد توجه قرار بدهد از این و آن صحبت كردن، دیگران را در نفس جا دادن و خود را فراموش كردن است و اگر شخصی به دنبال این مطلب باشد یقین بدانید هزار سال عبادت كند یك سانت جلو نمی‌رود هزار سال نماز بخواند و هزار سال اسم خودش را سالك بگذارد هیچ فایده ندارد هیچ فایده ندارد دائما در حال تذبذب و این سكوت بسیار مسئله مهمی‌است خیلی مسئله مسئله مهمی‌است‌

 در این روایت می‌فرماید ملائكه در حال سكون و آرامش هستند دستورات الهی را انجام می‌دهند تمام عالم و نظام عالم به تدبیر ملائكه اداره می‌شود ولی آنها با آرامش انجام میدهند با اضطراب انجام نمی‌دهند تكلیف الهی را با یك نوع سكونت و صفای خاطر انجام میدهند مثل این كه فرض كنید به شخصی بگویند شب مهمان می‌آید، صبح به او اطلاع می‌دهند كه برای تو مهمان می‌آید خب این تا شب خیلی وقت دارد اگر بخواهد سه جور هم غذا درست كند باز فرصت دارد با آرامی‌برنج را برمی‌دارد پیاز را برمی‌دارد، سر فرصت بدون این كه خودش را خسته بكند كم كم ... یا این كه یك ساعت مانده مهمان بیاید می‌گویند برای تو مهمان می‌آید، می‌پیچد به هم، اوضاعش به هم می‌ریزد این را می‌سوزاند آن را چیز می‌كند آن را خراب می‌كند آن را نپخته برمی‌دارد ....! این ا ضطرابی كه دائما برای این هست برای‌

 چی؟ چون فرصتش كم است وقتش كم است‌

 ملائكه همه دستورات عالم را انجام می‌دهند تمام آن چه راكه به آنها گفته می‌شود همه را انجام میدهند ولی با آرامش با سكون خاطر. شیاطین و اجنه نه! آنها دائما در حال اضطراب هستندمبادا این عمل را انجام ندهیم مبادا این گناه در خارج ا نجام نشود، حتما باید این كار را انجام بدهیم ذاتش پلید است ذاتی كه پلید است دائما به دنبال نقشه كشی است دائما به دنبال طرح برنامه است، حریف را به زمین بزند از چه راهی وارد شود؟ نقاط ضعف را همه را بگیرد، بگذارد در پرونده، از این طرف بگیرد از آن طرف بگیرد به فلان مطلب برسد اینها را همه را این طور بكند تااین كه جمع بشود، یكی از اینها را ... بعد به فكر این باشد كه اگر او چكار كرد ...؟ دارید می‌بینید، همه شما دارید می‌بینید، شما یك نگاه به اوضاع اجتماعی امروز بكنید به عرایض ما می‌رسید كه چه وضعی است؟

 آیا این مسائلی كه فعلا در جریان است با آرامش و سكون و سكوت و ....؟ این طور است؟ آیا مسائلی كه به همدیگر گفته می‌شود این از او می‌گوید این از او می‌گوید روزنامه ها را مشاهده كنید بحمداللَه چه مطالبی كه در آن پیدا نمی‌شود اینها همه نشان از روح و اطمینان و رضوان و توكل بر خدا و صفای نیت و اخلاص در عمل و ... [می‌دهد؟] این طور است؟ یا نه! در خواب دارد نقشه می‌كشد كه فردا چه بنویسد! در بیداری دارد فكر این را می‌كند كه از چه راه وارد شود! بله؟ اما امیرالمؤمنین را كه نگاه می‌كنی دارد جنگ جمل شروع می‌شود نشسته كفشش را وصله می‌زند، پاره شده، نشسته قشنگ! سر فرصت درآورده دارد سوزن می‌زند كه پاره نباشد، كفشش را عوض هم نمی‌كند، آمدند همه یكدفعه مات ماندند! این چه داستانی است؟ این جا دوازده هزار نفر جمع شدند تیر و شمشیر و اسب و زره و كلاهخودو سنگ و كمان وا زاین چیزها و این قشنگ نشسته دارد نگاه می‌كند كه این [طرف‌] سوراخ نیست دیگر چیزی نیست‌

 چرا دارد این كار را می‌كند؟ چون برای امیرالمؤمنین صحنه جنگ با آن نماز در شب تار و نمازشب هر دو یكی است هر دو در اطمینان و آرامش است هر دوی آن یك حالت دارد اضطراب ندارد اضطراب برای چی؟ برای این كه پیروز شود؟ پیروز نشود پیروز نشود پیروز نشود

 یك قضیه جالبی در این سفر برای ما اتفاق افتاد در یكی از كشورها كه بودم شبها جلسه مباحث توحیدی بود، ماتریالیست و ماده گرا بودند و حتی اعتقاد به خدا نداشتند و ما هر شب، شبها حدود سه ساعت یا چهار ساعت جلسات اثبات صانع و راه و طریق و اثبات انسان و روح و خیلی ...، به اصطلاح از صفر برنامه را شروع كردیم خب الحمدلله افرادی كه در این مجلس بودند به تمام علوم و

 فنون امروز د رنهایت مرتبه وارد بودند و با تمام قوا و امكاناتشان برای اثبات مادیگری آمده بودند و طبعا ما هم كه می‌بایست مطلب را از دیدگاه دیگر بررسی كنیم. در بعضی از موارد مطلب خیلی دقیق می‌شدو دو ساعت بحث بود بحثهای خیلی سفت و مشكل و ما آنها را می‌بستیم راههای آنها را از هر طرف سدّمی‌كردیم و هیچ مفری نبود ولی می‌دیدیم كه اینها نمی‌توانند قبول كنند نه می‌توانستند دلیل بیاورند و نه می‌توانستند مطلب را بپذیرند در این موقع یك مطلب فوری برای من تداعی می‌شد و آن این بود كه خدایا من غیر از این كه یك بنده تو هستم و غیر از این كه یك وسیله و آلت و واسطه هستم مگر كسی دیگر هستم؟ نمی‌خواهی قبول كنند خب نكنند چرا من خودم را زحمت بدهم؟ نمی‌خواهی اینها بپذیرند خب نپذیرند راهشان بسته می‌شد یعنی از نظر دلیل دیگر ساكت می‌شدند و دیگر مطلب قابل ...، ولی پذیرش قلب و دل او یك مسئله دیگر است و تسلیم آن یك مرتبه دیگر است كه در اختیار من نیست آن چه كه در اختیار من است این است كه آنها را به یك نقطه‌ای برسانم كه نتوانند دیگر جواب بدهند آن چه كه هست این [است‌] اما مرحله تسلیم و قبول یك مرحله دیگری است و حتی با خودم می‌گفتم خدایا اگر تو می‌خواهی من در این جلسه محكوم شوم خب بشوم، كی گفته كه ما باید حتما در این مسائل غالب باشیم؟ چرا؟ لعلّ این كه اراده و مشیت تو بر این تعلق گرفته كه ما در این قضیه محكوم شویم و به ما بخندند بگویند این هم عالم دینی ایشان و نتوانست از عهده بربیاید چطور اینكه اینها افرادی بودند كه با خیلی ها صحبت كرده بودند و در همان پنج دقیقه اول مسئله را فیصله داده بودند و حتی بعضی از افراد توصیه كرده بودند كه اینها با ما ملاقات نكنند به توسط آنچه را كه دیده بودند ولی عل كل حال، دیگر خواست خدا و توفیق او بود دیگر.

 من برایم این قضیه پیش می‌آمد كه اگر خواست تو این است كه ما در این جلسه نتوانیم از عهده سوالهای مادیگرا و ماتریالیسم اینها بربیاییم اگر نیاییم خب باید بگوییم نمی‌دانیم، خب در نتیجه چه می‌شد؟ مسئله تمام می‌شد دیگر، می‌گفتند این هم همان عالم دینی كه راجع به آن این قدر فلان و این چیزها، ببیند نتوانست از عهده سوالهای ما بربیاید و اگر تو نمی‌خواهی اینها ببپذیرند خب نپذیرند به من چه ارتباطی دارد؟ مگر وظیفه من است كه بخواهم ...؟

 پیغمبرت را خودت را داری می‌گویی انك لاتهدی من احببت، تو نمی‌توانی هر كسی را كه دوست داری هدایت كنی ولكن اللَه یهدی من یشاء، خدا هدایت می‌كند آن كسی را كه او بخواهد، ان أنت الا نذیر، تو فقط حرفت را باید بزنی تو فقط باید مطلب ر ا مطرح كنی و باقی مسائل به دست تو نیست، نیست به دست تو، اگر به دست تو باشد این شرك است كفر است الحاد است همین كه این نیت‌

 در من پیدا می‌شد یك مرتبه می‌گفتند تسلیم، قبول كردند. ببینید همین كه مسئله از خود كنار می‌رفت و به او واگذار می‌شد همین كه قضیه از جانب خود رها می‌شد و به اصل و به مرجع و به آن حقیقت، قضیه واگذار می‌شد یك مرتبه یك نوری می‌آمد در دل آنها و اینها می‌پذیرفتند، به طوری كه بعد از پنج یا شش جلسه صحبت و اینها، تسلیم شدند و اصلا مسئله به طور كلی برگشت‌

 اینها برای چیست؟ اینها همه برای این است كه ما به دنبال برتری طلبی، به دنبال زد و بست، به دنبال مطرح كردن خود و امثال ذلك هستیم و از آن مطلب غافل شدیم اما ملائكه این طور نیستند ملائكه می‌خواهند وظیفه را انجام بدهند همین كه دارند وظیفه را انجام می‌دهند یكدفعه حكم به توقف می‌آید بایست، می‌ایستند، دوباره حكم به حركت می‌آید حركت می‌كنند دوباره حكم به توقف می‌آید این جا بایست، می‌ایستند. دوباره حكم به حركت می‌آید ...، نه می‌گویند خدایا چرا بایستیم؟ نه می‌گویندخدایا چرا حركت كنیم؟ نه می‌گویند خدایا چرا این جور كنیم؟ چرا این كار را نمی‌كنند؟ چون به عقل كامل رسیدند عقل آنها كامل است كمال عقلانی پیدا كردند و می‌دانند آن چه را كه وظیفه دارند آن عین صلاح است و آن چه را كه به آنها تكلیف می‌شود عین حق و عین اراده پرودرگار است و رد خور ندارد و به دنبال حركت می‌كنند اما شیاطین این طور نیستند همه‌اش در حال تذبذب هستند

 پس سكوت یكی از مسائل بسیار مهمی‌است كه باید رعایت بشود و از امر وز ما این برنامه را برای خود قرار بدهیم به چیزی كه به ما مربوط نیست كاری نداشته باشیم به مطلبی كه به ما مر بوط نیست كاری نداشته باشیم به آن چه كه به ما مربوط است، یك اربعین، یك چهل روز راجع به این مسئله ما تأمل كنیم انجام بدهیم تا این كه نتایجش را خود مشاهده كنیم.

 مطلب دیگری كه امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند و ان تصبر علی الاذیی بر ناراحتی‌هایی كه برای او پیدا می‌شود چه از ناحیه دیگران یا از نا حیه پر وردگار، صبر داشته باشد این صبر كیمیای حركت و راه انسان است و خدا می‌داند كه در این صبر چه مسائلی نهفته است و هر چه به هر كسی رسیده از این صبر رسیده و به هر كس هر چه نرسیده از ناصبری و جزع و فزع كردن و عدم اقتناع بر آن وضعیت و موقعیت موجود بوده است خیلی عجیب است ا ین صبر! انسان بر آن چه كه بر او تقدیر می‌شود صبر كند خدا برای ما این را تقدیر كرده بسیار خب ما صبر كنیم و انسان صبر می‌كند و خود را با آن واقعه تطبیق می‌دهد هماهنگ می‌كند وفق می‌دهد و به واسطه‌این صبر كردن كه طبعا مشكل است نفس او از آن مراتب نفسانی و هواهای نفسانی چرخش و گردشی به سمت آرامش و به سمت سكون برای او پیدا می‌شد كه این حاصل و نتیجه صبر است و راجع به صبر هر چه گفته شود كم است چون‌

 صحبت زیاد هست لذا راجع به این مسئله به همین مقدار [اكتفا می‌كنیم‌]

 و ان تندب علی الخطیئه، اگر لغزشی از او سر می‌ز ند انسان توبه كند و برگردد و نگذارد این مسئله در او بماند خب امام سجاد علیه السلام افضل اعمال را این می‌دانستند خب واقعیت هم همین است حضرت بیان كردند

 عبارتی است از آخوند ملا حسین قلی همدانی رضوان اللَه به مرحوم سید علی ایروانی كه از ایشان دستور می‌خواهد می‌فرمایند علیك به قلی الطعام و قلی الكلام و قلی المنام سه مسئله را در زندگی خود رعایت كن اول این كه كم صحبت كن كم صحبت كن همین كه امام سجاد می‌فرمایند بیخود صحبت نكن دوم قلی الطعام آن قدر غذا بخور كه او مركب تو باشد نه تو مركب غذا باشی. انسان وقتی كه غذا می‌خورد یك قدری میخورد كه این غذا او را به این طرف و آن طرف می‌كشاند قوای او را تأمین می‌كند حركت او را تأمین می‌كند سنگینی و صعب بر او ندارد انسان احساس نمی‌كند غذا خورده، در این صورت انسان مركب برای غذ ا نیست ولی وقتی انسان غذا زیاد بخورد سنگین بشود خب انسان احساس می‌كند یك ثقلی بر او است معده او سنگین است حركت او كند می‌شود در این صورت انسان مركب غذا است كأنَّ غذا بر انسان تحمیل شده و این خیلی مفاسدی دارد و قلی المنام كم بخواب زیاد خوابیدن موجب می‌شود برای نفس یك فتوری پیدا شود نفس نتواندعروج پیدا كند به یك مرحله‌ای ازخمولی برسد به یك مرتبه‌ای از سستی و فتور برسد ادراك حقایق وادراك معانی برای ا و كم بشود

 و تبدیلها بذكر اللَه الملك الانام وقتی كه این سه تا را كنار گذاشتی یاد خدا و ذكر خدا را در دل خودت پایدار بدار این دستور مرحوم آخوند ملا حسین قلی است‌

 و اما مطلبی كه مرحوم آقامی‌فرمودند كه چه عملی برای سالك از هر چیزی مهمتر است یك جمله بود یعنی در آن یك جمله مطالبی ر ا كه از بزرگان نقل شده آن مطالب همه گنجیده است ایشان می‌فرمودند آن عمل عبارت از این است كه دع نفسك و تعال نفس خودت را زیر پا بگذار و بعد بیا، دع نفسك، در هر مسئله‌ای. ما اصلا نیاز نیست كه بگوییم چه عملی برای ما مهمتر است؟ ما می‌خواهیم به یك مسائل چشم پركن و مسائلی كه موجب می‌شود كه از نظر عمل برای انسان یك حالت غرابتی داشته باشد و تعجبی داشته باشد به آن مطالب بپردازیم در حالی كه مسئله این طور نیست. در هر عملی كه نفس در آن عمل دخالت نداشته باشد آن عمل مقرّب است و نزدیك كننده است حالا هر چه می‌خواهد باشد. چشم پركن بودن عمل مطرح نیست جاذب بودن عمل مطرح نیست این كه فلان كس‌

 دارد این كارها را انجام می‌دهد در میان جامعه دارد این را انجام می‌دهد در میان افراد این مسئله را انجام م یدهد این انفاقها را دارد می‌كند این ایثارها را دارد می‌كند این مجالس را می‌اندازد این روضه خوانی را دارد می‌كند ا ین كمكها را دارد می‌كند اینها همه خوب است ولی اینها افضل اعمال نیست چه بسا فردی ممكن است نتواند از عهده‌این مسائل بربیاید، بیاید و یك گوشه بنشیند و كسی هم از او خبر نداشته باشد كسی هم از او اطلاع نداشته باشد از احوالات او كسی نمیداند و همان كسی كه در گوشه گرفته نشسته و كسی از او خبر ندارد همان می‌زند و می‌برد و به مقصد هم می‌رسد به این مسائل چشم پركن نیست‌

 یك شب با مرحوم اقا بودم در همین اواخر حیات خودشان، یك صحبتی پیش آمد ایشان این مطلب را فرمودند كه خیلی مسئله عجیب است خیلی عجیب است راجع به یكی از بزرگان یكی از مراجع اتفاقا او هم آدم خوبی بود مدتها پیش از دنیا رفته تا حدودی هوای نفس نداشت كارهایی كه انجام می‌داد كارهای خوبی بود مرد عالمی‌بود كارهای خیر در نقاط دنیا خیلی انجام داده دارالایتام داشت كمك به مستمندان داشت كمك به افراد محتاج، اینها همه در نقاط مختلف موجود بود و مرد واقعا بزرگواری بود و انصافا امثال او بسیار نادرالوجود هستند از حق نگذریم ولی صحبت چیز دیگری بود صحبت این بود كه آیا این مطالبی كه الان از نقطه نظر كارها و جریان اجرایی و امثال ذلك الان این شخص با او در ارتباط هست چه مقدار از این كارها و چه مقدار از این مطالب در وجود او و نفس او حكّ شده و او را از خودیت و انانیت بیرون آورده و او را به عالم خلوص و به عالم صفا نزدیك كرده است؟ چقدر مسئله مسئله مهم است این مطلب مطلب مهم است ایشان می‌فرمودند خیلی عجیب است بدون این كه اسم این شخص را بیاورند ایشان می‌فرمودندعجیب است یك فرد آدم خوبی هم هست با این تعبیر آدم خوبی است كارهای خوبی هم انجام می‌دهد برای خدا هم انجام می‌دهد موقعیت اجتماعی او این طور است برای دین این كارها را انجام می‌دهد برای اشاعه دین این مسائل را انجام می‌دهد خودش را به زحمت می‌اندازد قبول فلان پست و فلان موقعیت را می‌كند در ارتباط با افراد این گونه از خودگذشتگی‌ها می‌كند ولی این شخص با تمام این احوال راه به جایی نبرده یك مرتبه نگاه می‌كنی یك نفر آبدارچی این است چایی می‌آید می‌برد كسی هم اصلا به او اعتنا نمی‌كند كسی اصلًا به او توجه نمیكند این آبدارچی این، در این موقعیتی كه دارد راهی پیدا می‌كند و حركت می‌كند و به مقصد و مطلوب می‌رسد و كسی هم از حال و احوال او خبر ندارد

 اینها مال چیست؟ اینها مال این است كه این كارهایی كه انسان انجام می‌دهد باید ببیندتا چه‌

 مقدار برای او تحصیل تقرب را كرده است اگر تحصیل تقرب را نكرده و او را به این مسائل گرفتار كرده است كنار بگذارد، غصه چه شخصی را باید بخورد؟ دین صاحب دارد صاحبش می‌آید مسئله را به دست اهلش می‌سپارد به من چه مربوط است؟ و به غیر من چه ارتباطی دارد؟ می‌گویند اگر ما این كار را نكنیم كار زمین می‌ماند! كی به شما گفته كه زمین می‌ماند؟ كی به شما الهام كرده كه كار زمین می‌ماند؟ می‌گویند اگر ما این پست و مقام را قبول نكنیم كسی نیست بیاید این را بر دارد! شما قبول نكن ببین كسی می‌آید این را بردارد یا نه؟ می‌گویند اگر ما وارد این گود نشویم وارد این معركه نشویم مفاسدی به بار می‌آید مسائلی به وجود می‌آید! آیا این تفكری كه برای شما پیدا شده برای این تفكر هم دلیل و حجتی دارید؟ آیا ما صاحب نداریم در این دنیا؟ آیا ما مولا در این دنیا نداریم؟ آیا ما امام در این دنیا نداریم؟ پس امام زمان چه كاره است؟ پس امام زمان چه نقشی در این جا ایفا می‌كند؟ آیا ممكن است من عملی را انجام بدهم در عین این كه می‌دانم این عملِ من، گرچه ممكن است به حسب ظاهر و در دید اذهان عمل مفیدی برای اجتماع برای دین برای خدا باشد ولی از نقطه نظر باطن، من اثری را در این نبینم خود را در ارتباط با مسائل معنوی دور احساس كنم چطور می‌تواند این طور باشد؟

 امیرالمؤمنین علیه السلام كه مالك اشتر را به مصر می‌فرستد خودش هم پشت قضیه را دارد امیرالمؤمنین علیه السلام كه سلمان را به مدائن می‌فرستد برای حكومت گرچه سلمان از طرف عمر رفت ولی آمد پیش امیرالمؤمنین اجازه گرفت، به عمر هم گفت گفت من به تو كاری ندارم من می‌روم پیش علی گفت برو مدائن می‌روم گفت نرو نمی‌روم همین طور صاف به عمر گفت آمد، پیش امیرالمؤمنین اجازه گرفت، بروم؟ حضرت فرمودند برو، خب این كه با اجازه امیرالمؤمنین برای حكومت مدائن می‌رود پشت قضیه را امیرالمؤمنین دارد سلمان به هر كجای دنیا برود علی با او است به كره ماه برود علی با او است به آن طرف شرق برود علی با او است به غرب بیاید علی با او ا ست در منزل بنشیند علی با او است حكومت هم بكندعلی با او است این در این جا این می‌شود تكلیف، این می‌شود تكلیف. نیا مد سلمان بگوید كه اگر من به حكومت مدائن نرفتم زمین می‌ماند! زمین می‌ماند كه بماند، زمین می‌ماندكه [بماند] دین صاحب دارد علی می‌داند و خدای خودش، به من چه كه بیایم دخالت كنم؟ به من چه بیایم دخل و تصرف كنم؟ عین جریانی كه نقل كردم كه نمی‌دانم نقل كردم برای [رفقا] یا [نه؟] در جلسه عنوان بصری بود [فكر می‌كنم آنجا گفتم‌]

 ابرهه كه آمد بیت اللَه را تخریب كند با فیل و منجنیق و امثال ذلك، خب عبدالمطلب شخص موحد است آمد پیش ابرهه گفت شترهای من را سربازهای تو دزدیدند بگو بدهند، عبدالمطلب كه دنبال‌

 شتر نمی‌آید می‌خواهد به او درس بدهد، خیال نكن این بیت بی صاحب است این بیت صاحب دارد و می‌خواهد به او درس بدهد و او را متوجه كند كه حواسش جمع باشد او گفت به مسیح قسم چون مسیحی بود گفت به مسیح قسم اگر از من طلب می‌كردی و التماس می‌كردی كه دست از تخریب بیت اللَه و كعبه بردارم من برمی‌داشتم و برمی‌گشتم ولی تو آمدی شترهایت را بگیری؟ گفت بله! من صاحب شتر هستم و شترهایم را می‌خواهم و للبیت ربّ به من چه مربوط است؟ خانه صاحب دارد چرا من بیایم تقاضا كنم؟ واقعا عبدالمطلب با این كلام ....! اگر شما بنشینید به همین یك جمله عبدالمطلب فكر كنید گمان نمی‌كنم تا سالها بتوانید به عمق آن برسید كه این عبدالمطلب با این یك جمله چه دریاهایی از معارف را دارد به روی ما باز می‌كند!

 ما این جور نیستیم می‌گوییم نخیر! ما اگر به این صدارت نیاییم دین زمین می‌ماند دین خراب می‌شود مردم بی مقلَّد می‌مانند بی مرجع می‌مانند مردم چكار كنند؟ به تو چه مربوط است كه مردم چكار كنند؟ كی به تو گفته كه بیایی ....؟ تو نگاه كن ببین پیغمبر و امام به تو دستور دادند این كار را انجام بدهی؟ آیا برای این مسئله دلیل داری؟ بسیار خب در آن جا كسی با شما صحبت نمی‌كند دستور امام علیه السلام است كه الان فلان شخص این مسئله را بپذیرد این مطلب تمام است و هیچ جای شكی نیست یك وقتی ما می‌آییم برای خودمان امام می‌تراشیم دلیل می‌ترا شیم برای خودمان حكم می‌تراشیم یعنی حالت و موقعیت اقتضای تصدی را دارد بعد به دنبال دلیل می‌گردیم صحبت در این جا است در این جا باید تأمل كرد

 حضرت عبدالمطلب علیه السلام ایشان می‌خواهند بفرمایند كه من تكلیفم حفاظت از شترها است این شترهایی كه ازمن بردی بگو برگردانند، آن چه كه مربوط به كعبه است خدای خود می‌آید انجام می‌هد آن دیگر در ا ختیار من نیست یعنی حضرت عبدالمطلب در این جا می‌خواهد بفرماید من نفسم را در ارتباط با این مسلئه گنار گذاشتم حضرت عبدالمطلب رئیس قریش است امور كعبه به دست او است امور مكه به دست اوست از افراد می‌آیند ...، در این جا نمی‌آید بگوید آخ موقعیت من به خطر افتاد آخ اگر كعبه خراب بشود این برچیده می‌شود آخ این افرادی كه از اطراف می‌آیند چه جوابی بدهیم؟ این آخ آخ ها مال ما است حضرت عبدالمطلب می‌آید می‌گوید كعبه صاحب دارد كعبه خدا دارد می‌خواهد خراب شود خراب شود مگر كعبه را خراب نكردند؟ چند مرتبه خراب كردند چی شد؟ دوباره ساختند همین حجرالاسود شكسته شد الان سه تكه است قبلا این طور نبود.

 در فتنه صاحب زنج حجرالاسود را شكستند، آمدندكعبه را تخریب كردند، بله؟ در زمان‌

 عبدالملك مروان وقتی كه حجاج به مكه حمله كرد خب كعبه را تخریب كرد برای این كه عبداللَه بن زبیر آمده بود به مسجدالحرام پناهنده شده بود و او بالای كوههای مشرف به مكه منجنیق گذاشته بود با سنگ و گلوله های نفتی شعله ور و با سنگها كعبه را تخریب كرده بود و مسجدالحرام را به آتش كشیده بود خب به این نحو انجام دادند خب چی شد؟ خراب شد دوباره ساخته شد

 حضرت عبدالمطلب در این جا می‌گوید من نفس خودم را كنار می‌كشم به من چه ارتباطی دارد؟ كعبه می‌خواهد خراب شود می‌خواهد خراب نشودخدا خودش می‌آید حفظ می‌كند دع نفسك و تعال نفس خودت را كنار بگذار و بعد بیا، این عبارت بسیار عبارت مهمی‌است و در لسان روایات هم این عبارت آمده است‌

 مرحوم آقا می‌فرمودند افضل اعمال برای سالك این قضیه است كه در هر كاری نفس خود را در آن كار كنار بگذارد و انسان خودش می‌تواند این كار را انجام بدهد به مقدار شعور و به مقدار ادراك و به مقدار سعه نظری كه در این مورد خداوند به او داده، البته آن طور كه یك شخص ولی و یك شخص عارف می‌تواند این عمل را انجام بدهد امثال ما نمی‌توانیم انجام بدهیم ولی به مقدار سعه خودمان، به مقدار ادراك خودمان، انجام اینعمل موجب می‌شود كه رشد و رقاء برای مراتب دیگر برای انسان پیدا شود و به هر مقدار كه انسان می‌تواند باید انجام بدهد و این طور نیست كه نتوانیم می‌توانیم، این طور نیست كه عاجز باشیم نخیر می‌توانیم. اگر انسان موقعیت‌ها را درست و سنجیده و عقلایی ملاحظه كند و خود را به جای دیگران و دیگران را به جای خود ببیند می‌تواند نسبت به این مسئله قضاوت سنجیده تر و عقلایی تری داشته باشد و همین موجب رشد و رقاء او است این یكی از مسائلی بود كه سوال شده و خواستم من به این مطلب جواب بدهم.

 راجع به سوالاتی كه دوستان و مخدرات در جلسه قبل یا در جلسات قبل این مقداری كه به من دادند امروز [بیان كردند] مطالبی من در این جا دیدم كه مطالب بسیار خوبی است و بعضی از آنها احتیاج به قدری توضیح دارد آنهایی كه توضیحش كمتر است اول عرض می‌كنم و بعد به آن مطالبی كه یك قدری [توضیح بیشتری می‌خواهد می‌پردازیم.]

 آیه‌ای هست فرمودند در این آیه كوتاه توضیح بفرمایید، انّما التوبی علی اللَه الذین یعملون السوء بجهالی ثم یتوبون من قریب فاولئك یتوب اللَه علیهم و كان اللَه علیما حكیما خداوند در سوره توبه، در این در آیه می‌فرماید توبه خداوند توبه را از كسانی قبول می‌كند كه اینها عمل زشت و ناپسند را از روی جهالت و نادانی انجام می‌دهند ثم یتوبون من قریب سپس به زودی اینها توبه می‌كنند و نمی‌گذارند

 این توبه طول بكشد فاولئك یتوب اللَه علیهم خداوند اینها را می‌آمرزد و او عالم و به كار خود حكیم و دانا است آیا شامل ما نیز می‌شود؟ این آیه خیلی بنده را نگران كرده است‌

 استاد: بله! چرا این شامل نمی‌شود در این آیه خداوند می‌فرماید كه افراد معمولا گناه می‌كنند، اولا خداوند انسان را جایزالخطا قرار داده و گرچه در انسان قوه عاقله قرار داده و قوه عاقله موجب می‌شود كه راه صحیح از ناصحیح باز شناخته بشود و مسائل برای انسان به شكل عقلایی روشن باشد ولی در عین حال خب انسان جایزالخطا است ممكن است از غلبه احساسات و ممكن است بواسطه ضعف وجودی و مرتبه‌ای كه همه‌ما دچار این ضعف هستیم و اگر ضعف نداشتیم خب به دنبال كمال نبودیم این ضعف وجودی و ضعف سعه وجودی موجب شود كه انسان به خطایی بیافتد این خطا از روی جهالت است از روی نادانی است و این اقتضای توبه می‌كند اگر شخصی از روی جهالت یك عمل خلافی را انجام بدهد خداوند باب توبه را باز گذاشته است و آیات نسبت به توبه، شامل افراد می‌شود و روایاتی كه درباره توبه است به اندازه‌ای عجیب است كه انسان اصلا نه تنها نسبت به توبه رغبت دارد بلكه حتی نسبت به رحمت خداوند یك قدری بیشتر از آن چه كه متعارف هست اشتیاق و میل نشان بدهد.

 می‌گویند یكی از شعرا بود البته حرفش حرف خوبی است اما نه این كه از او سوء استفاده بشود و خب گاهگاهی در طول زندگی خود دچار بعضی از معاصی وزلاتی می‌شد و خلاصه خیلی كارهایش كارهای منضبطی نبود می‌گویند در هنگام فوت گفته بود خدایا شرم دارم از این كه گناهی كه شایسته مغفرت و رحمت تو است انجام ندادم خیلی كارها كرده بود ولی می‌گفت ....! این حرف حرف خوبی است حرف بدی نیست می‌گوید خدایا هر گناهی كه من انجام بدهم مادون رحمت و مغفرت تو است و مغفرت و رحمت تو بالاتر از این است اما این دلیل نیست برای این كه انسان بخواهد گناه كند، به جای گناه ثواب كند تا این كه به واسطه آن ثواب رحمت الهی شامل حالش بشود نه به واسطه گناه كه بیاید و آن را بپوشاند و در همان مرتبه پایین بماند این از این نقطه نظر.

 سوال دیگری كه شده این است كه نوشته شده است كه، بنده خدا برای خودش مصلحت اندیشی و تدبیر نكند این چه تفسیری دارد؟ یعنی آینده نگری نباید كرد؟ پول را چگونه باید خرج كرد یا نباید پولی را جمع كرد؟ بالاخره به فكر آینده بود یا نبود یا همه را واگذار به خدا كنیم؟

 جواب این سوال در نوارهای عنوان بصری داده شده است‌

 سوال دیگری كه شده این است كه ....؟ این یك قدری احتیاج به توضیح دارد

 اگر شخصی سریع عصبانی می‌شود چگونه می‌تواند بر خشم خود غلبه كند؟

 این سوالی است كه خیلی در نامه‌ها هم این سوال مطرح می‌شود، در نامه هایی كه فرستاده می‌شود كه در منزل یا با اطرافیان زود دچار عصبانیت می‌شویم و چه كنیم كه بر خشم خود غلبه كنیم و در آن موقعیت كنترل خود را داشته باشیم؟

 به نظر می‌رسد در آن زمانی كه مرحوم آقای حداد به طهران تشریف آورده بودند من در آن موقع سنم حدود دوازده سال بود روزی در یك مجلسی كه در آن مجلس یكی از مخدرات با ایشان ملاقاتی داشت همین سوال را از ایشان می‌كند كه می‌گویند نسبت به بچه های منزل، من كم حوصله و كم صبر هستم و نمی‌توانم اینها را كنترل كنم خب بچه ها ا ذیت می‌كنند شیطانی می‌كنند و موجب ناراحتی آنها می‌شوم چه كنم كه این [كار] از من سر نزند؟

 دقیقا به یاد دارم كه ایشان بعد از یك مقدار از صحبتهایی كه كردند این مطلب را فرمودند گر چه طرح این قضیه از جانب ایشان برای من مشكل است ولی علی كل حال باز من بهتر می‌دانم كه از این مسئله خب همه دوستان بهره‌مند شوند و انشاءاللَه كه به ناحیه ایشان هیچ گونه جسارت و اهانتی نیست بلكه از باب كیفیت تربیت و كیفیت اداره امور و مبنای ایشان كه همان مبنای توحید است این قضیه مطرح شده و بهتر است كه همه این روش را در زندگی خود و در ارتباط با افراد رعایت كنند. ایشان می‌فرمودند در آن زمانی كه شاگرد مرحوم قاضی بودم و در كربلا داشتند به آن مخدره این مطلب [و] این حكایت را نقل می‌كردند در وقتی كه شاگرد مرحوم قاضی بودم و منزلم در كربلا بود گاهگاهی مرحوم قاضی از نجف به كربلا می‌آمدند و ما با ایشان بودیم یك روز با ایشان میگذراندیم و دو یا سه ساعت را با ایشان می‌گذراندیم و ایشان زیارت می‌كردندو می‌رفتند و خیلی اوقات ایشان می‌آمدند. ایشان می‌گفتند یك روز كه ما با مرحوم قاضی صحبت می‌كردیم و همین طور حركت می‌كردیم می‌آمدیم، از دم منزل رد شدیم یك دختر كوچكی من داشتم در آن موقع این خیلی خردسال بود تا دید كه ما از دم منزل می‌آییم رد می‌شویم ما هم با ا یشان گرم در صحبت بودیم در مسائل اخلاقی، شش دانگ من حواسم را متوجه ایشان كرده بودم و ایشان صحبت می‌كردند و من توجه می‌كردم كه ایشان دارند چه می‌گویند و این دختر كوچك از دم منزل تا دید ما داریم رد می‌شویم آمد بیرون و دامن این [لباس‌] ما را گرفت، همان لباس عربی را گرفت و هی می‌كشید و گریه می‌كرد كه ما این را با خود ببریم و اینها، هی من او را رد كردم و طرد كردم و هی می‌خواستم ایشان صحبت می‌كنند قطع نشود به مطلب ایشان برسم دیدم این ول نمی‌كند یك مرتبه یك ناسزایی به این گفتم گفتم كه آقا این اجازه‌

 بدهید كه این من اسم نمی‌برم این فلان شده را فرض كنید كه من بگذارم در منزل و بعد ....!

 ایشان گفتند تا مرحوم قاضی این حرف را از من شنیدند رگهای گردن ا یشان متورم شد آن قدر عصبانی شدند و آن قدر ناراحت شدند كه اصلا حال ا یشان متغیر شد و رو كردند و گفتند به چه جرأتی تو به این بچه معصوم این اهانت را كردی؟ و به چه جرأتی این حرف را زدی؟ تو خیال می‌كنی خدا از تو می‌گذرد؟ تو خیال می‌كنی چه ....؟ البته خب آن دختر هم علویه بود خب وقتی كه علویه باشد مسئولیت بالاتر می‌رود، گفتند بچه اولاد پیغمبر را یك همچنین چیزی صدا می‌كنند و این درست كه شما این كار را بكنید؟ البته مسئله‌مهمتر روی همان جنبه خردسالی و معصومیت و به اصطلاح موقعیت طفل بود خب سیادت هم مزید بر علت می‌شود، خب روی چه حسابی شما این كار را كردید؟ به چه دلیلی ....؟ جواب خدا را چه داری بدهی؟ عبارت مرحوم قاضی بود، چه جوابی داری به خدا بدهی؟ ایشان آن قدر شروع كرد به ما دعوا كه ما اصلا یادمان رفت، گفتیم اقا چشم! می‌رویم استمالت می‌كنیم گفت بلند شو، گفت دیگر من با تو صحبت نمی‌كنم باید بروی ....، گفتند ایشان همین طور در بیرون ایستادند و آمدیم در منزل و دست به سر او كشیدیم و خلاصه مثلا حالا رفتیم برای او چیزی خریدیم و این را آرام كردیم و بعد آمدیم و گذشت و ایشان هم از تقصیر ما گذشت و مسئله ادامه پیدا كرد

 عبارت مرحوم آقای حداد در آن موقع به آن مخدره این بود كه شما باید به این فرزندان به چشم امانت الهی نگاه كنید نه به چشم بچه خود، شما این را به چشم بچه خود نگاه می‌كنی بعد می‌گویی حالا زدم در سرش هم زدم حالا دعوایش هم كردم كردم كن یك توهینی هم كردم كردم. به چشم امانت الهی باید نگاه كنید كه این برای خودش یك شخصیت است این برای خودش یك ارتباط است این برای خودش یك نفس است گرچه بچه است ا ما از نقطه‌نظر ارتباط و از نقطه نظر نفس بودن و از نقطه نظر شخصیت یك شخصیت مستقل است و شما فقط واسطه هستید و فقط واسطه برای تربیت هستید فقط واسطه برای این امور هستید و به واسطه واسطه بودن و به واسطه این امور خداوند آن صبری را كه برای این مسئله برای شما پیدا می‌شود نتیجه برای كار شما قرار می‌دهد، آن مطلبی كه در دل شما به واسطه این انجام می‌گیرد

 نمی‌دانم این مطلب را گفته بودم خدمت مخدرات یا نه؟ كه یكی از دوستان نقل می‌كرد می‌گفت در سفری كه من به حج رفتم حدود شش سال پیش بود در آن سفر خب ما عیال را نبردیم، در منزل به اتفاق بچه ها بودند چهار یا پنج تا بچه داشت این طوری كه در نظرم می‌آید خب اینها هم شیطانی‌

 می‌كردند اذیت می‌كردند. ایشان می‌گفت ما در آن جا كه بودیم وقتی كه تماس می‌گرفت دائما اظهار نارضایتی می‌كرد كه اینها اذیت می‌كنند چه می‌كنند و فلان، تو گذاشتی رفتی و اینها را انداختی به سر ما و خلاصه خودت آن جا داری می‌روی و ... بعد از مدتی دیدم این حرفها را نمی‌زند و وقتی كه تماس می‌گیریم اظهار رضایت می‌كند احساس مسرت می‌كند آن جا به فكر ما نباش به فكر خودت باش چه بكن چه بكن.

 می‌گفت وقتی كه مراجعت كردیم از او سوال كردم كه قضیه چه شد؟ روزها و هفته‌های اول دائما گله و شكایت داشتی، گفت بله این طور بود. یك شب من مرحوم آقا را در خواب دیدم و از ایشان شكایت كردم و گله كردم كه الان این رفته در آن جا، شوهر من خب مستطیع است به حج رفته، حج واجب، الان او دارای چه نعمتهایی است چه ثوابهایی است دارد طواف می‌كند نماز می‌خواند ما این جا نشستیم دارند در سر و كله هم می‌زنند داریم اینها را پرستاری می‌كنیم و چه می‌كنیم نه كاری انجام می‌دهیم نه نمازی داریم نه عبادتی داریم فقط اینها را نگهداری كنیم اینها را چه كنیم. مرحوم آقا این جمله را خوب دقت كنید فرمودند آن جا با این جا قوانینش فرق می‌كند آن جا حساب دیگر است این جا حساب دیگر است این جا جوری حساب می‌شود آن جا جوری حساب می‌شود شما بدان در عوض این پرستاری و تربیتی كه خداوند بر عهده تو گذاشته و الان به او اشتغال داری و خود را محروم می‌بینی از این اعمال، به عدد هر ثوابی كه خداوند به شوهر تو در آن جا می‌دهد به همان مقدار در پرونده تو می‌نویسد یعنی آن دارد می‌رود در آن جا طواف می‌كند این طواف می‌كند آن می‌رود در عرفات، انگار این رفته در عرفات، او رفته در منی انگار این رفته آن سعی صفا [و مروه‌] می‌كند آن زیارت ائمه بقیع و پیغمبر و اینها دارد می‌كند انگار [این‌] دارد انجام می‌دهدچرا؟ چون حساب دقیق است مسئله دقیق است خداوند هم ظا لم نیست خداوند عادل است و با كسی هم رابطه ندارد رابطه زن با خداوند با رابطه شوهر با خداوند یكی است تكلیف او رفتن به حج است تكلیف این رسیدن به بچه‌ها است اگر این به بچه ها برسد همان ثواب را به او می‌دهند

 این قضیه مرا به یاد این مطلب الان انداخت، ببینید چقدر فرق است بین این زن كه به تكا لیف الهی قا نع شد و آنچه را كه خداوند برای ا و مقرر كرده است به جان پذیرفت و خداوند هم ثواب یك حج و یك عمره را به پای او نوشت و بین آن زنی كه شوهرش می‌خواست مكه برود و او هم حمل داشت و رفتن به مكه برای حمل او مضر بود و نباید مكه برود اگر رفتن مكه مضر باشد و اطبا ا جازه ندهند رفتن به مكه حرام است و اگر به مكه برود آن حج قبول نمی‌شود از او، باید یك حج دیگر برود

 در وقت استطاعت. و این شخص به شوهر گفت اگر من را به مكه نبری من بچه خود را سقط می‌كنم و او به خاطر سقط نكردن بچه مجبور شد او را به حج ببرد و در حج بچه او سقط شد حالا این حج قبول است؟ این را می‌آیند در سرش می‌زنند! نه تنها حج او قبول نیست بلكه قتل نفس محترمه را كرده است و آن دنیا حالا بیاید جواب بدهد! چقدر فرق است بین این دو تا؟

 پس چه خوب كه هر كسی به آن چه را كه گفته شده است عمل كند تا خیالش راحت باشد آن چه را كه وظیفه او این است انجام بدهد وظیفه او این است این را انجام بدهد هر شخصی وظیفه خودش را ا نجام بدهد تربیت فرزند بدانید بالاترین عبادتی است كه یك زن می‌تواند انجام بدهد این مسئله مسلئه‌ای نیست كه من از خود بگویم این مسئله‌ای است كه بزرگان فرمودند و مطلب به همین كیفیت است‌

 لذا در ارتباط با این قضیه بهتر است كه وقتی كه انسان مواجه می‌شود قبل از این كه بخواهد آن نفس قلیان كند قبل از این كه بخواهد احساسات برانگیخته شود و ناخودآگاه بخواهد دادی بز ند دستی بخواهد دراز كند البته در بعضی از موارد خب تنبیه لازم است در بعضی از موارد به طور ندرت یا تذكر لازم است امّا این كه به طور مترتب در هر قضیه‌ای داد و بیداد و عصبانیت و دهها ....! بچه كه تقصیر ندارد آن بر آن مقتضای شاكله خودش حركت می‌كند او كه تقصیر ندارد. [قبل از این كه‌] انجام بدهد باید یك قدری پنج ثانیه فكر كند پنج ثانیه فكر كند مثلا بچه زده لیوان را انداخته شكسته، خب داد بیداد آی لیوان این خراب شد آی از بین رفت آی تركیبش نمی‌دانم ده تا! چند تا است؟ یكی از آن كم شد، كم شد كه كم شد زیاد شد كه زیاد شد یكخورده، پنج ثانیه بنشیند فكر كند كه این بچه در این كاری كه انجام داد آیا مقصر بود یا نبود؟ همین پنج ثانیه كافی است یكدفعه می‌بینی آرام شد آمدپایین دفعه دوم دفعه سوم، پس این مراقبه چیست؟ مراقبه همین است دیگر، مراقبه كه می‌گویند همین است دیگر، یعنی انسان بیاید مسئله را از دیدگاه عقلایی بررسی كند بعد می‌بیند كه نه خوابید، خب لیوان شكست فرض كنید كه از آن تركیب و از آن تیپ و اینها افتاد آن دسته‌ای كه گرفته بود خب افتاد كه ا فتاد یكی دیگر به جایش می‌خرد می‌گذارد فرض كنید شش تا لیوان و ده تا لیوان همه به یك شكل نباشند دو تا یك شكل باشد سه تا یك شكل دیگر باشد زندگی می‌گذرد من به شما اطمینان میدهم با شكستن لیوان منزل شما خورشید و ستارگان اینها از حركت نمی‌ایستند زمین و ماه و اینها همه به همان حركت خودشان ادامه می‌دهند هیچ مسئله مشكلی پیدا نمی‌شود هر چه مشكل پیدا می‌شود در این جا پیدا می‌شود.

 در گفتار با فرزندان چطور رفتار كنیم؟ چه كار كنیم كه آنان راه مرحوم آقا را در پیش بگیرند؟ در حالی كه می‌بینیم آنها چندان تمایلی ندارند و ا زاین موضوع ناراحت هستیم.

 جواب: ببینید این مطلب را هم خیلی‌ها در نامه‌های خود تذكر می‌دهند هر كسی راه خاص به خودش را دارد امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید به آن مقداری كه تكلیف و وظیفه تو است به همان مقدار نسبت به تربیت فرزندان اقدام كن چه بسا ممكن است كه تو تربیت صحیحی برای آنها اعمال كنی و به واسطه ارتباط با رفیق ناباب آن تربیت راكنار بگذارند و یا به عكس. و این یك مسئله‌مهمی‌است تربیت صحیح انجام دادن تذكر دادن به موقع محبت و ملاطفت كردن برای آنها سوال ایجاد كردن و از آنها سوال خواستن، موقعیت مناسب برای آنها به وجود آوردن، تذكر مسائل مهم در جاهای مختلف به آنها دادن، رعایت نقاط ضعف و قوت در مراتب وجودی آنها ملاحظه كردن، اینها تمام از جمله مسائل تربیتی است كه برای آنها لازم است. محبتهای به موقع بی مهری‌های به موقع و همین طور تذكرهای مشوقانه و یا ا ندرزها و انذارهای پرهیزانه، اینها از مواردی است كه هر شخص باید در زندگی خود در تربیت فرزند، اینها را اعمال كند تا این كه او بتواند به آن رشد كافی برسد نه این كه آن چنان به واسطه‌ضربات و لطمات و تهدیدات و استهزاءو مسخره ها و سخریه‌ها و اینها، دلسرد و دلشكسته بشود و خود را ناامید ببیند و نه به واسطه‌لطف‌ها و مهرهای بی جا، آن حالت استقلالش را از دست بدهد و متكی به غیر باشد و نتواند شخصیت خودش را بازیابد و به عبارت دیگر لوس و غیرقابل كنترل، شخصیت پیدا كند. هر دوی اینها غلط است‌

 ولی مسئله مهم این است كه هر كسی راهی با خدا دارد و انسان بیش از یك تربیت نمی‌تواند كار دیگری انجام بدهد مسئله‌سعادت و مسئله شقاوت در اختیار ما نیست آن مسئله‌دیگری است و آینده در اختیار ما نمی‌تواند باشد ما باید وظیفه را انجام بدهیم نقل می‌كنند از مرحوم آخوند حسین ملا قلی همدانی كه ایشان سیصد شاگرد وارسته داشت ولی خود تنها فرزند ایشان از راه پدر مرحوم بود! ببینید! آخوند ملاحسین قلی با آن مقام و با آن موقعیت سیصد شاگرد را به مقامات عالی كه حداقل می‌توان گفت ده یا پانزده تای آنها به كمال رسیدند و قطعا می‌توان گفت كه به كمال رسیدند داشته ولی فرزند در منزل خودش از راه پدرش نصیبی نداشته، این مسئله دست خدا است انسان نباید برای چیزهایی كه در اختیار او نیست خود را به دغدغه و تشویش بیاندازد.

 مطلب دیگری كه سوال شده این است كه چرا برای نماز شب بلند نمی‌شویم؟

 در مطالب زیادی این قضیه گفته شده است درنامه هایی گفته كه چه كنیم كه بلند شویم؟ چه‌

 كنیم؟ حالت سردی در ما به وجود آمده است سا بق حال ما بهتر بود.

 جواب: ببینید حالات افراد اینها یكسان نیست ممكن است برای سالك در بعضی از حالات شوق و رغبتی پیدا شود ممكن است نه. به قول سعدی اگر درویش بر حالی بماندی دو دست از هر دو عالم برفشاندی حالات انسان مختلف است در بعضی از حالات حالات شوق است در بعضی حالات سستی است و انسان با ید در همان حالات سستی به كار خود ادامه بدهد آن چه كه برای انسان حاصل می‌شو د در همین حالات است اگر انسان با شوق و رغبت انجام بدهد كه چندان این مسئله مسئله قابل توجهی نیست خب مثل یك ما شینی می‌ماند كه شما این را در سرازیری قرار بدهید و موانع را از سر راه این بردارید خب راننده هم نداشته باشد این حركت می‌كند بنزین هم نداشته باشد راه می‌رود اما مهم این است كه راننده بر ماشین سوار شود و از جاده‌های پرپیچ و خم و صعب العبور و صعود به بالا بخواهد ماشین را هدایت كند این مسئله مهم است حالاتی كه برای انسان پیدا می‌شود یا حالات شوق است كه از او تعبیر به حالات جذبه می‌كنند یا حالات حالاتی است كه انسان در آن حالات آن شوق و آن رغبت را ندارد و باید خودش از پیش خودش اعمال كند در این حالات است كه سا لك رشد می‌كند نه در آن حالات یعنی اگر برای انسان آن حالات پیدا شود و بر خلاف میل خودش بخواهد به تكالیف بیایستد اینها مؤثر است در قبال این مسئله مسئله‌مراقبه هم خیلی اهمیت دارد باید ببینیم آیا به دستوراتی كه داده می‌شود و به آن مراقبه‌ای كه مورد نظر بزرگان هست عمل شده یا نشده است؟ اگر نشده است ما چاره راه را باید در مراقبه بیشتر در آن جا باید جستجو كنیم‌

 مطلب دیگری كه مطرح شده این است كه چرا جواب نامه‌های ما را نمی‌دهید؟

 جواب: این مطلبی است كه من خیلی شرمنده هستم از این كه خداوند بیش از این توفیق به من نداده است و موقعیت و وقت مرا بیش از این قرار نداده است انشاءاللَه دوستان دعا كنند كه روز به جای ٢٤ ساعت صد ساعت بشود دویست ساعت بشود من در خدمت همه هستم با توجه به اشتغالاتی كه دارم، دوستان می‌دانند حتی دروقتی كه سوار ماشین هستم من نامه‌هایی كه داده می‌شود مطالعه می‌كنم یعنی این قدر برای این مسائل اهتمام قائل هستم منتهی پاسخ به نامه‌ها آن مقداری كه ضرورت دارد و خودم احساس ضروت می‌كنم آن مقدر را جواب می‌دهم یا به صورت خصوصی فرستاده می‌شود برای خود آن شخص یا به صورت غیر خصوصی توسط بعضی از دوستان كه لابد در جریان هستید برای آن شخص گفته می‌شود اما این كه پاسخ هر كسی به صورت خصوصی و با تمام جزئیات داده بشود من خیال می‌كنم كه جز این دعا برای طولانی شدن وقت كه خود مرحوم آقا در روح مجرد دارند كه از او

 تعبیر به بسط زمان می‌شود چاره‌ای جز این برای حقیر باقی نمی‌ماند

 مطلب دیگری كه در این جا تذكر داده شده است، چرا وقت نمی‌دهند و واسطه و مانع است مگر در زمان ائمه مطلب این طور بوده است و حاجب و دربان قرار داده بودند؟

 جواب: این را هم با عرض معذرت باید خدمت دوستان عرض كنم كه به همین دلیل كه قبلا عرض شد وقت من اجازه نمی‌دهد كه بتوانم به تمام درخواستهای دوستان لبیك بگویم و پاسخ مساعد بدهم و انشاءاللَه خداوند از این مسئله خب ما را عبور میدهد و دوستان هم به دید بزرگی و لطف به این مسئله نگاه می‌كنند. این طور نیست مسئله و گمان می‌كنم یك قدری مطلب فرق كرده باشد. ببینید مسئله در اختیار من نیست قضیه سلوك و قضیه راه خدا یك مسئله‌ای است كه بین خود شخص و بین پروردگار و صاحب مقام ولایت ارتباط دارد من در این جا هیچ كاره هستم من هم یكی از افراد مانند شما هستم و همان طوری كه شما نیازمند به دستگیری صاحب ولایت دارید بنده هم هستم و از شما بیشتر و این را در خودم احساس می‌كنم منتهی چیزی كه هست چون مسیر و مكتب مرحوم آقا قطعا و صد در صد پیش این جانب مورد رضای پروردگار است و این آن موضوعی است كه من می‌توانم در روز قیامت پاسخ بدهم از این نقطه نظر با توجه به آن چه كه را كه آن مرحوم در آخر زمان حیات خودش من را مكلف كرده است به ادامه این مسیر، از این نقطه‌نظر در خدمت رفقا و دوستان و محبین و سا لكین راه خدا هستم و الا بدانید اگر توصیه مرحوم آقا به بنده نبو د من الان در این جا نبودم خیلی صریحا خدمت دوستان این مطلب را عرض كنم و با افراد هیچ ا رتباطی نداشتم‌

 چطور این كه خود آن مرحوم در وقتی كه در بیمارستان بودند من این سوال را از ایشان كردم كه شما به چه دلیل و روی چه مسئله‌ای این افراد دور شما جمع شدند و شما با اینها ...؟ خب بالاخره یك سوالاتی برای ما پیدا می‌شد چون ما در آن جا بودیم مسائلی را می‌دیدیم مشكلاتی را مشاهده می‌كردیم و برای ما بعضی از اینها غیر قابل قبول بود با لاخره این افراد این جمعیت در اطراف و اكناف با مشاهده مسائل خلاف و معارضات و خدای نكرده بعضی از ناراحتی‌هایی كه برای ایشان به وجود می‌آوردند كه خود داستانی طولانی و كتابی مفصل دارد با توجه به اینها، من از ایشان سوال كردم كه این چه مسئله‌ای بود؟ عبارت ایشان این بود كه فلانی! اگر نبود دستور استادم مرحوم آقای حداد كه پس از من باید به این راه، سید محمدحسین ادامه بدهی و دستگیری از دلسوختگان و محبان راه خدا را بنمایی یك سا عت از عمر خود را با یك نفر نمی‌گذراندم خب حالا شوخی كردند راست گفتند این دیگر خود دوستان ... التفات می‌كنید؟

 روی این جهت فقط و فقط خدا می‌داند كه بر اساس آن دستور و امر و مسئله، این نحوه ارتباط موجو د است و طبعا مسائل باید در جایگاه خودش قرار بگیرد من نمی‌توانم با هر كسی در طول شبانه روز خب ملاقات داشته باشم نتیجه این كار این است كه تمام زندگی من مختل بشود و همان طوری كه عرض كردم پاسخگو هم نخواهم بود زیرا با توجه به آن فضا و ظروفی كه در آن ظرفش قرار دارم اگر شبانه روز به پنجاه ساعت هم ارتقا پیدا كند باز توقع دوستان بیش از این مدت را می‌طلبد لذا روی این جهت سعی می‌كنم كه به موارد بسیار ضروری كه اگر چنان چه ملاقاتی انجام نشود ممكن است موجب بروز برخی از مسائلی بشود فقط به آنها بپردازم و الا در غیر این صورت هیچ مسئله‌ای اتفاق نخواهد افتاد ارتباط سالك با مقام ولایت و خداوند محفوظ است و هرچه را كه او تصمیم بگیرد همان را در این جا اجرا خواهد كرد مسئله به من ارتباطی ندارد

 ساعت چند است؟ دو یا سه تا مسئله است كه خب احتیاج دارد به این كه یك قدری توضیح بیشتری داده بشود حالا از نقطه‌نظر اهمیت موضوع من خیلی به طور اجمال عر ض می‌كنم چون مثل این كه زیاد صحبت شده و صحبت زیاد هم موجب عرض كنم كه بله دیگر ....

 یكی از سوالاتی كه شده این است كه لطفا در مورد عصمت انبیاء توضیح بفرمایید و این كه عصمت در مورد ائمه و انبیاء ماسلف وراثتی است؟ اگر عصمت وراثتی است این چه امتیازی است برای ائمه با دیگر افراد بشر؟

 جواب: ببینید: مسئله‌عصمت به دو قسم ممكن است تفسیر بشود، قسمت اول این كه انسان به واسطه اعمالی كه انجام می‌دهد ترك گناهانی كه می‌كند و به واسطه‌كسب فضایل، به یك ملكه‌ای می‌رسد كه آن ملكه و حالت او را از ورود از گناه نگه می‌دارد این را می‌گویندعصمت اكتسابی و این عصمت اكتسابی در همه‌ا فرادی كه به دنبال مقصد و مقصود باشند موجود است چه ائمه علیهم السلام و انبیا و چه افراد عادی یعنی یك ولی‌خدا و یك عارف به یك عصمت اكتسابی می‌رسد، عصمتی كه دیگر در آن مقام و مرتبه گناه و لغزش جا ندارد معنا ندارد در آن مقام دیگر گناه نمی‌شود كرد زیرا در آن مقام نه این كه در آن جا جلوی انسان را می‌گیرند این اشتباه نشود. در مقام عصمت اكتسابی جلوی انسان را نمی‌گیرند و مانع در جلوی راه قرار نمی‌دهند یعنی این طور نیست كه امام علیه السلام نعوذ باللَه بخواهد شرب خمر كند اما خداود آن خمر را از جلوی او برمی‌دارد یا امام علیه السلام بخواهد دروغ بگوید خداوند زبان او را به دروغ برنگرداند امام علیه السلام بخواهد تهمت بزند اما زبان او به تهمت برنگردد ملائكه بیایند جلوی زبان او را بگیرند این طور نیست قضیه.

 در عصمت اكتسابی حقیقت امر و حقیقت مسئله برای انسان روشن می‌شود و وقتی حقیقت مسئله برای انسان روشن شد طبیعتا انسان دیگر گناهی نمی‌كند، درست مثل این كه الان در این جا یك ظرفی كه حاوی سمّ‌است فرض كنید كه سمّ‌مار است یا بعضی از سموم هلاك كننده است فرض كنید كه سمّ سیانور است بگویند در این جا هست آیا ما در این جا این را سر می‌كشیم؟ یا این كه نه تا ببینیم روی این میز سم است همه از این اتاق فرار می‌كنم كه حتی شامّه ما با این فضای آلوده دور سم تماس پیدا نكند؟ چرا؟ چون این مسئله برای ما روشن است تبعات قضیه برای ما روشن است و نتایجی كه به واسطه استعمال سم برای ما پیدا می‌شود كاملا مشخص است.

 برای امام علیه السلام هم همین است و همین نكته‌ای است كه بسیاری از مفسرین و بسیاری از علما در مورد ملائكه به اشتباه ا فتادند تصور آنها بر این است كه ملائكه مانندچوب و سنگ و آهن هستند و هیچ اختیار و اراده‌ای از خود ندارند و هر چه را كه خداوند بگویند آنها یك طرفه انجام می‌دهند و قدرت تشخیص بین حق و باطل برای آنها منتفی است اگر این طور هست دیگر ملائكه بر ما مزیتی ندارند و این اشكال وارد است. ملائكه همان طور كه در قرآن می‌فرماید بل هم عبادٌ مكرمون لا یسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون، اینها عباد مورد كرامت پروردگار هستند و كرامت پروردگار شامل حال ملائكه شده، اینها به امری كه خداوند می‌كند سبقت نمی‌گیرند یعنی قبل از این كه خداوند به آنها امری كند آنها دنبال مطلبی نمی‌روند خواستی برای خود ندارند امر از آن ناحیه بیاید آنها انجام می‌دهند و هم بأمره یعملون، انجام می‌دهند. این طور نیست كه ملائكه مانندسنگ هستند مانند چوب هستند شعور ندارند ادراك ندارند دستشان نسبت به انجام خلاف بسته است یعنی خداوند در این ها قدرت مخالفت قرار نداده، درست مانند فردی كه او را در تحت قوای نفسانی و هیبنوتیزم قرار می‌دهند هر چه به او بگویند بكن انجام می‌دهد، او از خودش اختیاری ندارد

 یا مثل ماشینی كه روشن می‌كنند و راننده او را به سمت چپ یا به سمت راست هدایت می‌كند ماشین از خودش اختیاری ندارد ملائكه این طور نیستند و این اشتباه است ملائكه قدرت بر مخالفت دارند ملائكه نیرو و توان بر عصیان و مخالفت پروردگار را دارند ملائكه می‌توانند خلاف انجام بدهند ولی انجام نمی‌دهند چرا؟ چون حقیقت مسئله برای آنها روشن است آنها به مرتبه فعلیت عقلانیه رسیدند عقل آنها بالفعل است تمام اشتباهاتی كه ما می‌كنیم به خاطر جهات نقصان وجودی ما است و نقصان مرتبه. چون در مرتبه وجودی ما دارای نقص هستیم لذا از این نقطه نظر اراده خود را بر اراده مولا ترجیح می‌دهیم به جهت منافع و به واسطه‌آن جهات وجودی اما اگر آن لذت موافقت‌

 تكلیف و آن لذت اطاعت امر پروردگار و آن لذت اطاعت از امر مولا و آن لذت موافقت بر آن چه كه مورد رضای مولا است برای ما پیدا بشود یك آن دیگر تفكر گناه در ذهن ما نخواهد آمد تمام اینها به خاطر این جهت نقصان وجودی ما است و این طور نیست كه این مسئله خو د به خود پیدا شده باشد

 در سوره یوسف كه بسیار سوره عجیبی است خداوند این مسئله را كاملا روشن كرده است و جواب این سوال را در آن جا داده است كه حضرت یوسف جهات جاذبه در وجود او جمع بود حضرت یوسف غرائزی كه در سایر افراد وجود داشت در او هم وجود داشت حضرت یوسف سنگ نبودچوب نبود آهن نبود انسان بود جوان بود زیبا بوددارای غرایز بود آن هم مثل سایر افراد میل بهجنس مخالف داشت او هم مثل سایر افراد به همان جهات وجو دی كه خداوند در هر انسانی قرار داده او هم حائز همان جهات و شرایط وجودی بود چه باعث شد كه حضرت یوسف در آن جا كفّ نفس كرد؟ چه باعث شد با آن موقعیتی كه در آن جا پیش آمده بو د خود را نگه داشت؟ همین مسئله بود همین مسئله كه ا حساس كرد آن اطاعت امر پروردگار و آن عدم ارتكاب نسبت به این مسئله، او را به كمالی می‌رساند كه ارتكاب این قضیه او را از رسیدن [به‌] این كمال محروم می‌كند همین باعث شد. لولا أن رأی برهان ربه معانیش همین است نه این كه در همان آن كه راهها براو بسته شده بود و در تنگنا و محاصره قرار گرفته بود در همان آن، جبرائیل از طر ف پروردگار آمد و یكی در سر او زد و راه را در این جا باز كرد و دیوار را خراب كرد و جلوی او را ....! نه! این طور نبود. همین كه برهان یعنی آن نشانه‌های اطاعت پروردگار و نتایج و حقیقت و سرّ و مصلحت در فعل و مصلحت درعمل، آن قضیه برای حضرت یوسف روشن شد

 مگر برای ما روشن نیست برای ما هم همین است منتهی بر همان كسی كه در این مرتبه گرفتار می‌شود و دچار این قضیه می‌شود آیا هیچ قضیه‌ای به ذهن او خطور نمی‌كند؟ آیا هیچ تصوری در آن زمان برای او نمی‌آید؟ آیا این كه آن دزدی كه وارد منزل می‌شو د و می‌خواهد نسبت به مال مردم تعدی كند آیا در موقعی كه دارد دست می‌برد به آن صندوق و آن پول را از آن جا برمی‌دارد در همان موقع به ذهن او خطور نمی‌كند كه این عمل خلاف است یا نه خطور می‌كند در عین حال می‌رو د برمی‌دارد؟ آن خطور، برهان ربّه است این برهان ربّه هم برای حضرت یوسف بود هم برای آن دزد، برای هر دو هست حضرت یوسف ترتیب ا ثر می‌دهد به آن برهان ربّه آن دزد می‌گوید ولش كن بابا! این خیلی پول دارد بگذار این را برداریم ببریم عیب ندارد، بگذاریم چه كنیم؟ كسی نمی‌فهمد كی به كی است؟ این همه كردند بگذارید ما هم انجام بدهیم این همه خلاف كردند ....! و می‌آید آن برهان ربه را خراب می‌كند با

 مسائل نفس با آن هواهای نفس می‌آید او را به كنار قرار میدهد، می‌گذارد كنار، كدورت پیدا می‌كند پس در این مرتبه بین ائمه و ما فرقی نیست منتهی ما هم اگر انجام بدهیم به آن مرتبه می‌رسیم آن را می‌گویند آن عصمت اكتسابی كه آن عصمت ملكه‌ای است‌

 مطلبی كه در این جا هست قسمت دوم عصمت است كه عبارت است از عدم گناه درباره‌عدم گناه. ممكن است كه خداوند كیفیت راه یك شخصی را به یك نحوی قرار بدهد كه گناه نكند البته این برای خیلی‌ها ممكن است اتفاق بیافتد، در این مسئله ممكن است اراده پرودگار بر این تعلق گرفته باشد. اراده پروردگار بر این مسئله تعلق گرفته باشد كه امام از كودكی گناه نكند بسیار خب، امام صادق علیه السلام از كودكی گناه نكند بسیار خب اما این شرافتی نیست. این صرف اراده پروردگار است كه نسبت به این عبد تعلق گرفته است و همین طور اگر برای شخصی گناهی اتفاق بیافتد كه این گناه حاصل آن ضعف وجودی باشد و از روی جهالت باشد آن هم اشكالی ندارد یعنی در این جا بین آن مرتبه و بین این مرتبه تفاوتی نیست اگر امام علیه السلام در آن جا گناه نكند صرفا راهی است كه خدا برای او انتخاب كرده است اما برای امام شرافت نیست. شرافت امام این است كه وقتی كه در موقعیتی قرار می‌گیرد كه می‌تواند در آن موقعیت گناه كند كفّ نفس می‌كند او این را به این ملكه می‌رساند. شرافت امام در این است كه خود او و با میل او و با رغبت او، این طریق دیگر را انتخاب می‌كند امام چوب نیست كه یك مرتبه چوب تبدیل به ا ژدها شود امام چوب و سنگ نیست كه امام فرض كنید كه پرده‌ای كه به دیوار آویزان است به اراده امام رضا علیه السلام آن پرده تبدیل به شیر شود یا به اراده موسی بن جعفر تبدیل به شیر شود در زمان هارون، نه این طور نیست. امام علیه السلام انسان است ا ختیار دارد قدرت دارد اراده دارد غرایز دارد مانند غرایز ما، هیچ تفاوتی هم نمی‌كند خیال نكنید امام علیه السلام تمایلاتی كه در ما است ندارد نخیراو هم دارد تصور نكنید امام علیه السلام آن چه را كه خداوند در وجود دیگران قرار داده است در وجود او قرار نداد ه است، و به صورت دیگری است یك معجونی است از بشر بودن و ملائكه نه امام علیه السلام بشر است عین ما و هیچ تفاوتی ندارد ملائكه ملائكه هستد بشر هم بشر است جن هم جن است هر كدام برای خودشان راه خاص و شاكله خاص به خودشان را دارند

 این عصمت كه خداوند خودش راه را جوری انتخاب می‌كند كه گناه نكند این ممكن است كه از او تعبیر به هدایت خاص و هدایت مخصوص می‌شود و البته این موروثی هم نیست نسبت به هر كسی كه ا راده پروردگار بر این باشد انجام می‌دهد و این قضیه، این موجب فخر و امتیاز برای امام نیست‌

 چطور این كه برای ما هم همین است و در بسیاری از مواقع ما می‌بینیم وقتی كه یك گناهی می‌خواهد انجام بشود یك مسائلی پیش می‌آید كه خود به خود او منتفی می‌شود تا به حال این طور برای شما اتفاق افتاده است یا نه؟ این هم عین همان است هیچ تفاوتی ندارد آیا حالا كه ما نتوانستیم این را انجام بدهیم این برای ما امتیاز است؟ نه تنها امتیاز نیست رشد هم نیست یك مسئله عادی است. گاهی اتفاق می‌افتد انسان فرض كنید كه می‌خواهد جیب یك شخصی را بزند یك مرتبه او از این طرف می‌رود خب انسان نمی‌تواند انجام بدهد گاهی اوقات اتفاق می‌افتد برای انسان كه می‌خواهد غیبت یك شخصی را بكند یك مرتبه می‌بیند آن شخص در كنار او است خب وقتی كه در كنار او است دیگر غیبت نمی‌كند. یك وقتی انسان ممكن است كه فرض كنید كه من باب مثال بخواهد گناهی انجام بدهد وسایل آن گناه خو د به خود از بین می‌رود و نمی‌تواند موفق شود مریض می‌شود تب می‌كند در خانه می‌افتد، این نمی‌تواند انجام بدهد حالا بگوید كه ما الان بله نسبت به این گناه در این جا كفّ نفس كردیم! نخیر! اسباب و عللی [و] معدّاتی كه موجب می‌شود انسان گناه كند آن اسباب و معدات از بین رفته و برای انسان هیچ ا فتخار نیست. مسئله در مورد امام هم همین طور است آن عصمت عادی كه برای انسان پیدا می‌شود به واسطه غیر گناه كردن آن عصمت عصمت نیست آن عصمت اكتسابی است و باید بین این دو مسئله فرق قائل شد.

 سوال بسیار مهمی‌كه در این جا شده سوالی است در مورد وسواس و فرق بین احتیاط و وسواس. این كه در بعضی از كارها چگونه فرق بین وسواس و احتیاط را تشخیص بدهیم و این كه عملی را كه انجام می‌دهیم آن وسواس است یا این كه او احتیاط است؟ چه كنیم؟

 جواب: راجع به این قضیه خیلی باید دقت بشود تا این كه انسان بتواند بین این دو مطلب فرق قائل بشود. هر دوی این مسئله، چه ا حتیاط و چه وسواس هر دو از یك منشأریشه می‌گیرند و آن عدم انجام تكلیف است. در مورد شخصی كه احتیاط می‌كند اول تكلیف آمده بعد آن شخص نسبت به انجام تكلیف چون نمی‌داند تكلیف را انجام داده یا نه خب طبعا انجام می‌دهد مثل این كه می‌گویند اگر شخصی نمی‌داند قبله به كدام سمت است باید به دو طرف نماز بخواند یا به چهار طرف بنابربعضی از اقوال. حكم آمده انسان هم قبله را تشخیص نمی‌دهد اگر به این طرف بخواند شاید پشت به قبله است می‌گویند به دو طرف یا سه طرف نماز بخوان بسیار خب، این می‌شود احتیاط. در مورد وسواس هم همین است شخص باید وضو بگیرد این شخص وضو می‌گیرد نمی‌داند این وضویی كه گرفته همان وضویی است كه مورد نظر پروردگار است یا فلان جای آن خللی در آن هست مثلا كاملا آب به زیر

 ناخن نرسیده یا كاملا فرض كنید كه انگشتان دست یا انگشتان پا شسته نشده یا تمام موها و خصوصیات.

 پس در مورد وسواس و احتیاط ریشه مسئله یكی است و هر دوی اینها شك در انجام تكلیف است یعنی تكلیف انجام گرفته یا نه؟ اما از كجا ما تشخیص بدهیم كه این احتیاط است یا وسواس؟ ببینید در مورد احتیاط ملاك این است كه اگر انسان این عمل را به عقلا و به عرف عرضه بدارد اینها نگویند این وسواس است یك مثال بزنم اگر یك شخصی ناراحتی دارد ناراحتی خیلی خطرناكی هم دارد خب به او پیشنهاد می‌كنند كه به فلان دكتر مراجعه كند خب دكتر متخصص و دكتر دستور عمل می‌دهد این فورا كه نمی‌رودعمل كند می‌رود به دكتر دوم، عقلا در این جا چه می‌گویند؟ عقلا می‌گویند به حرف یك دكتر توجه نكن برو دو تا دكتر ببین سه تا دكتر ببین اطمینان پیدا كن وقتی كه به اطمینان رسیدی به اینعمل دست بزن لعل این كه دكتر دیگر بگوید نیاز به این عمل ندارد، خیلی موارد اتفاق می‌افتد. این شخص اگر به دكتر دوم مراجعه كند نمی‌گویند وسواس دارد یعنی وظیفه‌ای را انجام داده كه عقلا و عرف عاقل نسبت به این وظیفه تأكید د ارند اگر حتی سه تا دكتر هم انجام بدهد بالاخره بعد از چهار یا پنج تا دكتر عوض كردن این متوجه می‌شود كه نه این یك بیماری است كه فقط به واسطه‌عمل باید به درمان او پرداخت بعد به دنبال جراح می‌گردد حالا اگر فرض كنید كه بعداز پنج تا دكتر باز رفت سراغ دكتر ششم و هفتم و پنجاه تا دكتر را هم دید می‌گوید باید بروم فلان كشور، این را می‌گویند دیگر وسواس یعنی چه؟ یعنی وقتی كه این عمل را شما به افراد عاقل جامعه عرضه كنید می‌گویند نه دیگر، این كار دیگر زیادی است‌

 مسئله در مورد احتیاط و وسواس در عبادات هم همین طور است وقتی كه خداوند به انسان می‌گوید كه باید وضو بگیری ما باید نگاه كنیم ببینیم همین ائمه كه لواداران ما هستند و قائدین ما هستند و اینها مطالب را فقط به ما یاد می‌دهند نه غیر اینها، اینها خودشان با این دستور الهی چگونه عمل كردند؟ وقتی نگاه می‌كنیم اینها هم به همین طریق عادی، دو تا مشت برمی‌دارند می‌ریزند دو تا مشت به صورتشان دو تا مشت به دستشان بعد هم مسح سر را می‌كشند تمام شد و رفت. دیگر بیایند بعد از این كه یك مشت شستند یك مشت از این طرف بریزند یك پارچ آب هم از آن طرف بریزند یكی هم از بالا بریزند این چیزها دیگرنبوده.

 بنده خودم در آن سفری كه داشتم غسل و طریق وضو را به یكی از دوستان می‌گفتم كه غسل به این كیفیت است و مدتی كه انسان غسل می‌كند، یكی از دوستان باور نمی‌كرد یكی از دوستان ما یك‌

 قدری دچار وسواس بود می‌گفت من یك وقت باید با تو در حمام بیایم ببینم كه چطوری غسل می‌كنی تا این كه درست است یا نیست! گفتم نه! نیاز به آمدن ندارد خودم دارم می‌گویم كه غسل به چه نحوی است.

 یادم است هفده ساله بودم در آن سفر اولی كه با مرحوم آقا به حج مشرف شدیم ایشان خیلی معقتد بودند و خیلی ملتز م بودند كه غسلها را در روزهای مختلف انجام بدهند غسل قبل از احرام، غسل بعد از احرام، غسل وارد حرم شدن، وارد مكه شدن، غسل روز عرفات، روز منی، غسل شب مشعر، اینها را انجام می‌دادند خب طبعا من با ایشان می‌رفتم و كاری كه ما می‌كردیم این بود، یك پارچ آب دستمان می‌گرفتیم این پارچهای معمولی یا نصف ا ین، نه! تقریبا اندازه همین پارچ آب بود، ما این را دست می‌گرفتیم و می‌رفتیم یك قدری از خیمه‌ها دور می‌شدیم و من آب می‌ریختیم روی سر ایشان و روی بدن ایشان و ایشان غسل می‌كردند شاید خدمت شما بگویم دو ثلث این آب كه تمام می‌شد ایشان غسل كرده بودند این ثلث دیگر اضافه بود این غسلی است كه انسان قشنگ می‌تواند انجام بدهد زیر آبشار نیاگارا كه آدم نباید برود كه فرض كنید كه یك غسل می‌خواهد انجام بدهد، نه! به آن مقداری كه گفتند و به همان مقداری كه بزرگان برای انسان تعیین كردند و از مرام و روش ائمه كه من جمله امام صادق علیه السلام برای اصحاب بیان كردند انسان مطالب را می‌فهمد و با نصف این هم انسان می‌تواند وضو بگیرد.

 حالا اگر انسان این مطلب را بیاید هی تكرار كند تكرار كند، نمی‌دانم این جا آب رفته، آن جا كجا رفته، زیر ناخن چه شده، فلان شده و همین طور به مسائل دیگر، خب این اصلا دیگر امكان ندارد یعنی غیر از اتلاف وقت چیزی نیست. اگر چند نفر عاقل بیایند و این عمل انسان را تماشا كنند می‌گویند این وسواس است و انسان این مطلب را می‌تواند تشخیص بدهد. شخصی را من می‌شناسم كه از هنگام اذان ظهر بر سر حوض می‌رود آب شیر را قبول ندارد بر سر حوض می‌رود و نیم ساعت به اذان مغرب نماز ظهر و عصرش را می‌خواند خب این چه واقعا مصیبتی است كه یك شخص می‌تواند مبتلا بشود؟ آیا اگر خداوند به او بگوید امام علیه السلام هم این جوری وضو میگرفت؟ می‌تواند جواب بدهد؟ اگر خدا .... این را می‌گویندچی؟ وسواس و بدانید كه وسواس بزرگترین آفت برای سالك است و سالك به واسطه وسواس قدم از قدم نمی‌تواند بردارد مهمترین مسئله برای سلوك اینها را من خیلی فشرده می‌گویم و ردمی‌شوم چون فرصت نیست انشاءاللَه در شرح عنوان بصری مفصل راجع به این قضیه صحبت می‌كنم بزرگترین آفت برای سلوك مسئله وسواس است زیرا آن چه كه برای یك‌

 سالك مهم است آرامش خاطر و آرامش نفس است و شخصی كه وسواس دارد دائما در حال اضطراب است. به هر مسئله‌ای شك می‌كند هیچ حرف صحیحی دیگر برای او صحیح نیست دائما شك می‌كند كه این حرف صحیح است یا [نه؟] این عمل درست است یا نه؟ این نیت درست است یا نه؟ و شخصی كه این طور است دیگر چطور می‌تواند حركت كند؟ این مسئله راجع به قضیه وسواس‌

 یك سوال دیگری شده، در كتاب معاد حضرت مرحوم آقا رضوان اللَه علیه فرمودند در مورد قیامت كه كوهها ریز ریز می‌شد یا ستاره‌ها به زمین می‌ریزد یا خورشیدتاریك می‌شود بعد فرمودند شخص گناهكار این طور احساس می‌كند آیا اینها واقع می‌شود یا شخص گناهكار این طور احساس می‌كند؟

 ببینید در روز قیامت نیاز نیست به این كه خورشید از كار بیافتد یا ریز ریز شود مسئله قیامت مسئله بروز و ظهور اعمال و تغییر در دیدگاه فكر انسان است یعنی آن حالتی را كه انسان در این دنیا با آن حالت دنیا را می‌دید خدا را میدید جهان بینی او را تشكیل می‌دهد و استقلال برای خود می‌دید استقلال در عالم كثرات مشاهده می‌كرد خدا را از عالم كثرات جدا می‌دید و او را دستش را از اراده و قدرت كوتاه می‌كرد در روز قیامت همه این مسائل از بین می‌رود در آن جا می‌بیند كه كوه از خود اختیار ندارد خورشید از خود اختیار ندارد خورشید با یك ذره معلق در هوا یكسان است ماه با یك ذره معلق در هوا یكسان است خورشید به ظاهر بزرگ است ولی مانند یك ذره اراده ندارد زمین اراده ندارد آن استقلال و آن گردش و آن حركت آن منافع آن فوایید تمام آنها همه از بین می‌رود جهان بینی او نسبت به پرودرگار و ارده و مشیت او عوض می‌شو د و به این صورت درمی‌آید كه دیگر كوهها را ریز ریز می‌بیند یعنی دیگر استقلالی نمی‌بیند

 چطور این كه فرض كنید اگر یك شخصی دارای قدرت است این مسئله برای خود من هم تجربه شده است دارای قدرت است دارای اراده است هر كاری انجام می‌دهد این طرف می‌آید آن طرف می‌رود یك مرتبه به بلیه‌ای مبتلا می‌شود به یك بیماری مبتلا می‌شود تمام جهات وجودی از او گرفته می‌شود پیش هر دكتری می‌رود دیگر او را جواب می‌كنند دست به هر چیزی می‌زنددیگر از او ناامید می‌شود و بعد این احساس از بین رفتن و فوت تدریجی و دیگر بی اثر بودن، آن چنان براو حاكم می‌شو كه او را زمین گیر می‌كند و در منزل می‌اندازد و اصلا قدرت تحمل حرف زدن با كسی را ندارد وقتی كه انسان مراجعه می‌كند او می‌خواهد با او ملاقات كند دیگر اصلا افتاده، عاطل و باطل، مانند یك موجود بی جان تمام اختیارش را از دست داده تمام قوایش را از دست داده آن چنان یأس بر او استیلا

 پیدا كرده كه دیگر نمی‌تواند حركت كند همین طور منتظر است تا آن ا جل الهی بیاید یعنی از آن موقعیت و از آن مرتبه و از آن قدرت و از آن شوكت، یك مرتبه زمین می‌خورد و انسان وقتی كه به او مراجعه می‌كند اصلا دیگر خبری نیست اصلا دیگر .... و راجع به این قضیه خیلی خیلی آثاری است و مسائل و حكایات بسیار زیادی است. مطالعه اشعار مثنوی در این مورد، ما همه شیران ولی شیر الم/ حمله‌مان از باد باشد دم به دم/ حمله‌مان از باد و ناپیدا است باد/ جان فدای آن كه ناپیداست باد مطالعه در این قضیه برای جواب این مسئله بسیار مفید است‌

 سؤال: روزه قرضی ندارم و روزه‌هایم مستحبی است فرزندی دارم شانزده ساله كه من وقتی كه روزه‌های سه روز مستحبی را در ماه می‌گیرم حداقل دو بار این روزه‌ها را در ماه به خورد من می‌دهد البته با مخالفت كامل من روبرو می‌شود ولی اهمیت نمی‌دهد در حالی كه خود او در عبادت خود جدیت دارد و می‌گوید من ثواب می‌برم تكلیف من چیست؟

 البته خب اینها مسائل مسائل شخصی است و هر شخصی بهتر می‌تواند نسبت به این مسا ئل رسیدگی كند اینها به اصطلاح جوابی ندارد پاسخش این است كه خب انسان باید نسبت به موقعیت خودش كاملا واقف باشد اگر این مسئله به غیر اختیار انسان انجام گرفته كه روزه به جای خودش صحیح است و اگر با اختیار انسان این قضیه انجام گرفته خب روزه باطل است علی كل حال چون روزه روزه مستحبی است مسئله اشكالی ندارد ولی چنان چه انسان نسبت به قضیه اهتمام داشته باشد با بعضی از تمولاتی می‌تواند جلوی این مسئله را بگیرد

 خب سوالات دیگری هم هست انشاءاللَه برای فرصت آینده. امیدواریم خداوند همه را توفیق بدهد كه بتوانیم آن چه كه مورد رضای او است به دور از هوی و هوس انجام بدهیم و سایه مقام ولایت را بیش از پیش بر سر ما برای رسیدن به نقاط كمالی مستدام بدارد.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ١. مستدركالوسائل، ج ١٥، ص ٢٣٢. [↑](#footnote-ref-1)